

گفتار هفتم

بشارت آموزش عمومی اجباری

همه می‌دانید که بخش اعظم تاریخ بشریت در بیسوادی اکثریت مردم گذشته است، حتی بسیاری از کتب آسمانی به جای آن که به صورت تحریر باشد، جنبه‌ی تقریرات شفاهی داشته است. در بسیاری از جوامع قدیم، خط و سواد تقریباً در انحصار قشرهای خاصی از جامعه چون اشراف و روحانیون بود و عامه‌ی مردم را از آن نصیبی حاصل نمی‌شد. در اواسط نیمه‌ی قرن نوزدهم بود که در چند کشور متمدنی، اصل آموزش عمومی اجباری در سطح ابتدایی پذیرفته شد و متدرجاً اهتمام در تعمیم سواد از آن کشورها نخست به ممالک پیشرفته‌ی دیگر و حدود یک قرن بعد به ممالک در حال رشد تسری یافت و همگانی شد.

شاید کمتر محققى توجه به این نکته کرده باشد که این تعمیم آموزش به صورت الزامی و اجباری به همه‌ی کودکان - ولو از خانواده‌های محروم و فقیر برآمده باشند - جزئی از مشیت الهی برای عالم بشری بوده است که در نیمه‌ی قرن مورد اشاره، نخست توسط حضرت باب و نزدیک به یک ربع قرن بعد توسط حضرت بهاءالله اعلام شد. البته به وجود آمدن و ترقی صنعت چاپ و بسط دموکراسی و توسعه‌ی مطبوعات و پیشرفت صنعت و تکنولوژی که محتاج مهارت‌های تازه بود و عواملی دیگر هم در این احساس نیاز به لزوم آموزش همه‌ی اطفال و نوجوانان و به تبع آن عامه‌ی بزرگسالان مؤثر بودند، اما چون مشیت الهی با چنین اقدامی مساعد بود، پیشرفت به سرعتی بیش از آن چه می‌شود انتظار داشت، تحقق یافت.

آماري چند از قرن نوزدهم در مورد رواج سواد و بی‌سوادی در ممالک پیشرفته، ما را در فهم بهتر تحولات بعدی یاری می‌کند. به تصدیق مؤسسه‌ی کارنگی امریکا، در سال ۱۸۷۰ در صد شهروندان امریکا که فاقد سواد بودند، به ۱۶ در صد بالغ می‌شد و بی‌سوادی در نزد سیاه‌پوستان به ۵۶ در صد می‌رسید.

در فرانسه، در آغاز دهه‌ی ۱۸۵۰ در صد کسانی که برای خدمت نظام احضار می‌شدند و فاقد سواد بودند، به ۳۳ در صد بالغ می‌شد. در حدود سال ۱۸۷۰ این نسبت به ۲۰ در صد تقلیل یافت و چنان که مور Mourre در فرهنگ دائرةالمعارفی تاریخ می‌نویسد، یکی از عوامل عمده‌ای که سبب پیروزی آلمان بر فرانسه در جنگ‌های سال ۱۸۷۰ شد، همان تفوق آلمان در آموزش کودکان و نوجوانان خود بود.

در فرانسه در قرن هجدهم بود که فکر تفویض مسئولیت مدارس به دولت پیدا شد، در حالی که سابقاً این وظیفه را خانواده‌ها و کلیساها عهده‌دار بودند. متفکری به نام دوکن در سال‌های ۱۷۲۶-۱۷۳۴ نوشت که این وظیفه‌ی دولت است که بر آموزش شهروندان خود نظارت کند. اما دولت پروس به موجب قانون خاصی اصل مدرسه‌ی عمومی، یعنی دولتی، را از سال ۱۷۱۷ اتخاذ کرد و مدارس علاوه بر تعلیم دین، به آموزش خواندن و نوشتن و حساب پرداختند. باید بیش از یک قرن منتظر شد تا در آلمان و چند کشور غربی اصل آموزش عمومی اجباری رسماً و عملاً پذیرفته گردد.

بنابراین می‌توان گفت که آثار حضرت باب در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۵۰ در مورد لزوم تعلیم و تربیت همه‌ی فرزندان آدمی، اعم از پسر و دختر، پیش‌تاز اقداماتی بوده که بعداً دولت‌های راقیه‌ی جهان تصویب و اجرا کردند.

حضرت بهاءالله هم این مطلب و جوب آموزش عمومی را در کتاب اقدس در سال ۱۸۷۳ مرقوم داشتند که ترجمه‌ی بیان آن حضرت به مضمون چنین است: «فرض است بر هر پدری که پسر و دختر خود را با علم و خط و غیر آن که در الواح تعیین شده، تعلیم و تربیت دهد و هر کس آن چه برای تعلیم و تربیت پسر و دخترش لازم است، در صورت غنی بودن پدر، از او بگیرند والا کار به بیت العدل (محلی) ارجاع می‌شود که ما آن را

پناهگاه فقرا و مساکین قرار دادیم. هرکس به تربیت فرزند خود یا فرزندی از فرزندان (مردم) پردازد، مثل آن است که یکی از فرزندان مرا تربیت کرده، بر او باد درود و ثنا و عنایت و رحمت من که بر عالمیان سبقت گرفته است.» (انتهی)

در مورد آئین حضرت باب باید این نکته‌ی کلی را متذکر شد که آن حضرت همواره به شهادت آثارشان فرض را بر این نهاده‌اند که همه کس از سواد و خط بهره‌مند است. لذا هم در بیان و هم در توقیع معروف به چهار شأن تصریح می‌فرمایند که باید اطفال را از همان صغر سن به حسن خط تعلیم داد و با خطوط بدیعه آشنا کرد. در باب نوزدهم از واحد ششم بیان فرموده‌اند که: «واجب گشته در این ظهور که اگر کسی به سوی کسی خطی نویسد، بر این که او را جواب دهد.»

توجهی که حضرت باب به صنعت چاپ کرده‌اند، به طوری که باب هفتم از واحد هشتم بیان را به آن اختصاص داده‌اند، نمودار دیگری از فرض بنیادی ایشان است و همچنین توصیه‌ای که در توقیع چهار شأن، در باب پانزدهم از واحد دهم به احداث صنایع و سرمشق گرفتن از اروپاییان (انجیلیون) فرموده‌اند.

اما درباره‌ی تعلیم اطفال، حضرت باب به جزئیاتی نیز پرداخته‌اند که از کمال شفقت آن حضرت حکایت می‌کند، از قبیل آن که: «نهی شده کل را که طفل قبل از آن که به خمس سنین نرسیده، او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع سازند.» این ملایمت رفتار، نقطه‌ی مقابل شیوه‌ی مکتب خانه‌های قدیم بوده. بعد از آنکه طفل به پنج سالگی رسید، زیاده بر پنج ضرب خفیف جایز نیست، «آن هم نه بر لحم (یعنی بر گوشت و عضله)، بلکه بستری حایل کنند.»

می‌دانیم که تنبیه بدنی در آثار بهائی منع شده است، اما در آن زمان، تنبیه امری بسیار رایج بود و مکتب خانه‌ای نبود که در آن چوب و فلکی در میان نباشد. عبارتی که در آغاز این باب، یعنی کتاب بیان باب یازدهم از واحد ششم آمده، ترجیح آن حضرت را نشان می‌دهد، وقتی که می‌فرمایند: «در هیچ حال خداوند دوست نمی‌دارد که هیچ نفسی محزون گردد، چگونه آن که ضری به او رسد» که عبارت اخیر به زبان امروز چنین می‌شود:

تا چه رسد که به او ضری رسد. حتی حضرت باب برای نفسی که از حکم مزبور تجاوز کند، مجازات قائل شده‌اند.

نکته‌ی دیگر آن که به خلاف مکتب خانه‌های قدیم که در آن همه بر زمین می‌نشستند، حضرت باب نظر می‌دهند که: «دوست می‌دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند.»

حضرت باب در همه جا از کل ذریّات، یعنی فرزندان، سخن می‌گویند، منجمله در باب ۱۹ از واحد چهارم بیان، و در نتیجه فرق میان پسر و دختر قائل نمی‌شوند و به حکم ضمنی آن حضرت، همه باید مشمول تعلیم و تربیت قرار گیرند و تصریح می‌کنند که: «اگر نفسی آن چه تواند بر ذریّه‌ی خود قبل از تکلیف^۱ اظهار لطف و رحمت نماید، اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید، به سوی خداوند خود.»^۲

بیان اخیر را حضرت عبدالبهاء در زمان خود به صورت تازه‌ای مطرح می‌فرمایند و آن این است: «این را بدانید که در نظر یزدان، اعظم پرستش و عبادت، تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود.»^۳

همین لطف و شفقت حضرت باب را در کتاب چهار شأن، در باب هیجدهم از واحد چهارم می‌توان یافت که فی‌الحقیقه در آن تطبیق آموزش با شرایط جسمانی و روحی کودکان توجیه شده است. مضمون بیان مبارک این است: «اطفال را به چیزهایی که بر آنها صعب و دشوار است، تعلیم مدهید و کمال لطف و رأفت را در حق آنها منظور و مرعی دارید و تحمیل مکنید بر ایشان چیزهایی را که برای آنها سودی ندارد و اگر کردید، مسئول هستید.»

در شرح ابجد، حضرت باب وظایف شاگردان را نسبت به معلم خود بیان می‌فرماید که حق شناسی و قدردانی، تکریم و تعظیم، رعایت ادب و وقار باشد و اضافه فرموده‌اند که آن چه در استطاعت داری به معلم برسان، زیرا که اگر ما فی‌الامکان را در

^۱ به معنای بلوغ

^۲ باب ۱۹ از واحد ۴ بیان فارسی

^۳ امر و خلق ۳، ص ۳۳۵

قدم او نثار کنی، به اندازه‌ی تعلیم یک حرف که به تو آموخته، ارزش ندارد.^۱ این توصیه‌ی حضرت باب مبنای حکمی می‌شود که در کتاب اقدس، گنجینه‌ی احکام حضرت بهاءالله، آمده و در آن سهمی از ارث افراد برای معلم قائل شده‌اند.

به موضوع آغاز اجباری شدن و عمومی شدن تعلیمات ابتدایی در مغرب زمین باز گردیم. اشاره کردیم که حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای متری، چون فرانسه و انگلستان در قرن نوزدهم، قانون تعلیم ابتدایی عمومی و اجباری فقط پس از خاتمه‌ی دهه‌ی هفتاد پذیرفته شد. مثلاً در فرانسه، در سال ۱۸۸۱ رایگان بودن تعلیمات ابتدایی به تصویب رسید و در سال ۱۸۸۲ الزام قانونی برای این که همه‌ی اطفال و نوجوانان از سن ۶ تا ۱۳ سالگی به مدرسه بروند، قبول شد. این الزام، بعداً در سال ۱۹۳۶ به نوجوانان ۱۶ ساله هم تعمیم یافت و بالأخره در سال ۱۹۵۹ تعلیمات اجباری عمومی تا سن ۱۶ سالگی امتداد یافت.

در انگلستان قانون تعلیمات ابتدایی در سال ۱۸۷۰ کلیسا را هم در تعهد این تعلیمات شرکت داد، ولی در سال ۱۸۷۶ بود که تعلیمات ابتدایی، عمومی و اجباری اعلام شد و پایان سن شاگردان مشمول از ده سالگی در ۱۸۸۰ به ۱۲ سالگی در سال ۱۸۹۹ و ۱۴ سالگی در سال ۱۹۱۸ و ۱۵ سالگی در سال ۱۹۴۴ افزایش یافت و فقط در سال ۱۸۹۱ بود که رایگان بودن تعلیمات ابتدایی مورد تصویب واقع شد. (ر.ک. کتاب یاد شده مور Mourre سابق الذکر)

زمینه سازی برای تعمیم سواد فقط در درون نظام تربیتی روی نداد. چون فضل الهی در این دور روحانی شامل همه‌ی ابناء بشر بدون استثناء بود، لذا از یک صد و پنجاه سال قبل که ظهور جدید در آن واقع شد، در بسیاری از رشته‌های معارف انسانی که به تعلیم و تربیت عمومی مدد می‌رسانند، تحولات مهمی واقع شد که ذکر برخی از آنها مفید خواهد بود. از جمله استفاده از روش‌های نوین برای تعلیم عجزه بدنی و همچنین پیشرفت در روان شناسی کلینیک و پرورش درمانی که هر یک شرح و بسط بسیار را اقتضا می‌کند و

^۱ رساله‌ی آنین باب، ص ۷۸-۷۹

این وقت محدود را مجال آن نیست. تنها کافی است گفته شود، روانشناسی به عنوان علم در سال ۱۸۵۸ به اهتمام ووندت Wundt و فشتر Fechner ولادت یافت و خط مخصوص کوران که با برجستگی‌ها به روی کاغذ مشخص می‌شود، توسط لوئی برای Braille نزدیک به همین دوره ساخته و پیشنهاد شد و تأسیس مؤسسات آموزش خاص و تعلیم سواد در زندان و امثال این ابتکارات همه مربوط به این دوره می‌شود و اینها همه برای آن که اراده‌ی حق بر آن تعلق گرفته بود که هیچ انسانی از موهبت خواندن و نوشتن و مقدمات دانش در آن عصر نورانی محروم نماند.

این نکته شایان یادآوری است که در مغرب زمین در قرون وسطی، این کلیسا بود که مسئولیت تعلیم و تربیت را بر عهده داشت و ورود دولت‌ها در این زمینه به دوره‌های جدید بر می‌گردد و با آن که دولت‌ها در قرون اخیر عهده‌دار این مسئولیت شدند، اما مدرسی که توسط مؤسسات مذهبی اداره می‌شوند، در این جا و آن جا نادر نیستند.

از امتیازات آئین بهائی در این مورد این است که مسئولیت آموزش و پرورش عمومی را از حیطه‌ی دستگاه‌های مذهبی بیرون می‌آورد، ولی در عین حال توجه به ضرورت تعلیم دین و مبانی اخلاقی در مدارس دارد، مشروط بر این که چنین آموزشی موجب تحریک تعصب و حمیت جاهلی نگردد.

در کلمات فردوسیة آمده است: «دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند، تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد، ولکن به قدری که به تعصب و حمیت جاهلیه منجر و منتهی نگردد.»^۱

هم اکنون حتی در ممالکی چون فرانسه که به عرفی بودن مدارس بسیار مقید هستند، به این نتیجه دارند می‌رسند که خارج کردن همه نوع تعلیمات دینی و از جمله اخلاقیات ادیان از برنامه‌ی مدارس به عذر عرفی بودن یا سکولاریسم، اشتباه بزرگی بوده و خشونت و بی‌مبالاتی و اعتیاد به مواد مخدره و نظایر آن که امروزه به اکثر مدارس راه یافته،

^۱ امر و خلق ۳، ۳۲۶

نتیجه‌ی همین سکولاریسم افراطی بوده است. اعتدال میان سکولاریسم و دین که در آثار بهائی مذکور است، بی‌گمان رافع چنین مشکل بزرگی خواهد بود.

امتیاز مهم دیگر امر بهائی از جمله در عرصه‌ی تعلیم و تربیت مساوی شمردن ارزش پسر و دختر و برابر کردن حقوق آنهاست، امری که در مغرب زمین به سهولت تحقق نیافت و تقریباً در همه جا نخست پسران و بعد دختران به مدارس متوسطه و عالی راه یافتند. در فرانسه تأسیس مدارس ابتدایی دختران در سال ۱۸۳۶ تصمیم گرفته شد، اما اجرای آن اختیاری بود، نه الزامی و فقط در سال ۱۸۵۰ ایجاد این گونه مدرسه در شهرک‌هایی که بیش از هشتصد سکنه دارد، اجباری شد. در اواخر دوره‌ی ناپلئون سوم بود که در بعضی از شهرها مدرسه‌ی متوسطه‌ی دختران مفتوح شد، اما سال‌ها گذشت تا بالأخره در سال ۱۹۲۵ برنامه‌ی دبیرستان‌های پسرانه و دخترانه یکی شد. حتی در کشوری چون امریکا ورود دختران به دانشکده‌های پزشکی خیلی دیر امکان پذیر شد. مدارس عالی فنی هم سال‌ها موانعی بر سر راه دختران ایجاد کردند و در کشوری چون فرانسه نسبت دختران در «تا» *Ecole Nationale d'Administration* یعنی مدرسه‌ی عالی مدیریت که جوانان را برای خدمت در دستگاه دولت پرورش می‌دهد و کادر عالی رهبری آن کشور غالباً از فارغ التحصیلان آن تشکیل می‌شود، بسیار محدود است.

کشوری نیست که تعلیمات عمومی کودکان، ولو عنوان اجباری و رایگان نداشته باشد، در آن عملی نشده باشد، با آن که آمارهای یونسکو از حدود ۱۳۰ میلیون کودک که در سراسر دنیا به مدارس ابتدایی راه ندارند، سخن می‌گوید، اما باید اضافه کرد که اکثر این اطفال در مناطق بیرون از دسترس یا در محله‌های بسیار فقیر سکونت دارند و معذک که یونسکو و نه سازمان ملل از جلب و جذب این اطفال در مدارس ناامید نشده‌اند، کما آن که مبارزه با بی‌سوادی نزد حدود هشتصد میلیون بی‌سواد در عالم هنوز از هدف‌های مؤسسات بین‌المللی و بسیاری از دولت‌های ملی است.

تحولات تکنولوژی منجمله و سایل ارتباط و مخابره‌ی جدید چون کامپیوتر و اینترنت وجود سواد را قویاً اقتضا می‌کند. مقتضیات تازه‌ای که می‌توان گفت به صور

گونه‌گون در کتب مقدسه به هنگام پیش‌بینی آخرالزمان از قبل بیان شده بود و امروز در آثار بهائی به صراحت و تأکید تصدیق می‌شود.

در تورات آمده است که: «جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند.»^۱ و در احادیث اسلامی از صادق بن محمد منقول است که علم ۲۷ حرف است و آن چه پیامبران در گذشته آورده‌اند، معادل فقط دو حرف است و مردم تا کنون جز به دو حرف معرفت نیافته‌اند، اما چون قائم ما قیام کند، ۲۵ حرف باقی مانده را ظاهر خواهد کرد.

آثار بهائی از پیشرفت‌های عظیمی که در علم در عصر حاضر حاصل شده، ستایش می‌کند و ترقیات بیشتری را برای علوم در مدنیت آینده که بر پایه‌ی تلفیق علم و دین خواهد بود، پیش‌بینی می‌نماید و البته این امر مستلزم آن است که همه‌ی قوای دراکه و خلاقه‌ی مردم عموماً به مدد تعلیم و تربیت به کار افتد و این بیان جمال مبارک مصداق یابد که فرمودند: «در این ظهور اعظم کل باید به علوم و حکم ظاهر شوید.» و یا این بیان مبارک: «علم به منزله‌ی جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود، تحصیلش بر کل لازم.»

این مطلب را در حاشیه‌ی باید عرض کنم که به موجب مطالعات یونسکو باید میان بی‌سوادی مطلق Analphabétisme و آن چه گاه بی‌سوادی فونکسیونل یا Illettrisme خوانده می‌شود و به معنی عدم امکان استفاده از سواد آموخته شده در کودکی است، فرق قائل شد.

در نتیجه باید تصدیق کرد که شماره‌ی بی‌سوادان هنوز خیلی بیش از آن است که آمارها حکایت می‌کند، چون شمار مدرسه رفتگان سواد نیاموخته به حساب نیامده است. در ارتباط با این تفاوت است که اخیراً در مطبوعات ذکر شد که در فرانسه ۹ در صد بزرگسالان ۱۸ تا ۶۵ ساله گرفتار بی‌سوادی فونکسیونل هستند که البته شامل خارجی‌ان مقیم فرانسه نیز می‌شود، چون مهاجران شمال افریقا. این در صد، اندکی از رقم مربوط به

^۱ اشعیا، باب ۱۱، آیه‌ی ۹

سال‌های اخیر که حدود ۲،۳ میلیون نفر بود، فزون‌تر است. مطالعات مربوط به امریکا نیز کثرت عدد و نسبت مدرسه رفتگان سواد نیاموخته را نشان می‌دهد که البته یکی از علل این وضع، نارسایی متدهای تعلیم یا عدم صلاحیت معلمین در تعلیمات ابتدایی بوده است.

آثار بهائی حکایت از آن می‌کند که سواد را نمی‌توان و نمی‌باید در خواندن و نوشتن و حساب کردن محدود کرد. مقدمات علوم هم باید جزئی از تعلیمات عمومی و اجباری را تشکیل دهد. حضرت عبدالبهاء در مکتوبی به نوآموزان بهائی می‌فرماید، این که در تورات آمده که ما انسان را بر صورت و مثال خود می‌آفرینیم: «این صورت رحمانیت عبارت از جمیع صفات کمالیه علم و دانایی است. پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید، تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید.»^۱

همان حضرت به پدران و مادران توصیه می‌فرماید که: «اطفال را در سن شیرخوارگی از ثدی موهبت پرورش دهید و در مهد فضایل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید و از هر علم مفیدی بهره‌مند نمایید و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید پُر همت نمایید و متحمل مشقت کنید، اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق به تحصیل امور مفیده بنمایید.»^۲

در موضعی دیگر می‌فرماید: «احبای الهی - چه صغیر چه کبیر، چه ذکور و چه اناث - هر یک به قدر امکان در تحصیل علوم و معارف و فنون متعارف، چه روحانی، چه امکانی، بکوشند و در اوقات اجتماع مذاکره‌ی کل در مسائل علمیه و اطلاع بر علوم و معارف عصریه باشد. اگر چنین گردد، به نور مبین آفاق روشن شود.»^۳

این بیان، فرموده‌ی جمال مبارک حضرت بهاءالله را به خاطر می‌آورد که: «فی الحقیقه کنز حقیقی برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. طوبی لمن تمسک به.»^۴

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ۷۳ - ۷۴

^۲ همان جا، ص ۷۲

^۳ همان جا، ص ۶۵

^۴ امر و خلق، ج ۳، ۳۰۵ - ۳۰۶

یک مزیت دیگر نظام تربیتی بهائی که می‌تواند سرمشقی برای همه‌ی نظامات تربیتی جهان باشد، پیروی او از اصل جامعیت است. امر بهائی هرگز تعلیم و تربیت را از هم جدا نمی‌کند و تربیت جسمانی، انسانی و روحانی را مکمل یکدیگر می‌داند و بر آن است که ادراک و عاطفه و اراده و همه‌ی قوای دیگر آدمی باید متوازناً و متناسباً رشد و نمو کنند. جامعیتی که خوشبختانه بیش از پیش مطمح نظر بسیاری از مسئولان و مربیان قرار می‌گیرد و نارسایی تربیت یک بعدی انسان و خطای یک ساحتی کردن انسان بیش از پیش توجه ژرف‌اندیشان را به خود معطوف می‌دارد.

حضرت بهاء‌الله در لوحی تصریح و تأکید می‌فرمایند که: «در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایند، چه که ثمره‌ی مثمره‌ی انسانی، کمالات ظاهریه و باطنیه بوده.»^۱ و حضرت عبدالبهاء در بیانی یادآور می‌شوند که «فی‌الحقیقه انسان محتاج هر دو هست، تربیت طبیعی و تربیت الهی»^۲ و همان‌جا استدلال می‌فرمایند که بشریت نیازمند یک مربی است که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی باشد.^۳ و این انواع سه‌گانه را چنین تعریف می‌کنند: «اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نما‌ی این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی، یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه... اما تربیت الهیه، تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است... حال ما یک مربی می‌خواهیم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد.»^۴

ارزش و اهمیت و مقام معلم و مربی از همین وسعت و جامعیت مسئولیت او آشکار می‌شود. این است که در آثار بهائی آمده که شغل معلم و مربی اشرف مشاغل است و در

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۱۸

^۲ همان‌جا، ص ۴۵

^۳ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۵۰ - ۵۶

^۴ همان‌جا، ص ۵۰ - ۵۱

احکام این آئین سهمی برای معلم در ارث افراد منظور شده است و در نتیجه طبقه‌ی معلم که در بعضی از جوامع در مضیقه‌ی کامل معیشتی به سر می‌برد، در کمال رفاه زندگی خواهد کرد و بهترین استعدادها به سوی این حرفه‌ی شریف جلب خواهد شد.

از آن چه مذکور آمد، می‌خواهم این نتیجه را ارائه کنم که دیانت جدید، مبدأ و منشأ تحول عظیمی در کم و کیف کار تعلیم و تربیت بوده و خواهد بود. در همه‌ی ظهورات الهی قضیه‌ی تعلیم و تربیت اهمیت داشت، اما ضمناً در مواردی علمای دین با وارد کردن افکار متحجر و تقالید گذشته، مانع پیشرفت علم و تحصیل علوم جدید شدند.

در تاریخ مغرب زمین غالباً به داستان گالیله و مخالفت کلیسا با وی اشاره می‌شود و در جهان شرق مخالفت علما با مدرسه‌ی دارالفنون و مدارس جدید، خصوصاً مدارس دختران، حقیقتی است که ثبت تاریخ است و کتمان نمی‌توان کرد.

با حذف قشری که خود را واسطه‌ی میان خلق و خدا می‌انگاشت، حضرت باب راه را بر گسترش علوم نوین و تجدد مدارس باز کرد. از این رو در شگفتی نباید بود که در آثار آن حضرت، بعضی مواد درسی که در روزگار آن حضرت غلبه داشت، چون مباحث فقهی و اصول و نجوم که همان صنعت تنجیم و عاری از ارزش علمی بود، تحذیر شده و به عکس علوم‌ی که نافع به مردم است، مورد توصیه قرار گرفته و در کتاب بیان، باب پانزدهم از واحد پانزدهم آمده که خدا امر فرموده ساکنان بیان را که به علم خود دانا شوند و فراگیرند دانش آن چه را که بر روی زمین است. همان اصلی که بعد حضرت بهاءالله به این صورت تجدید کردند که به کسب علوم‌ی باید پرداخت که مثمر ثمری باشد، نه آن که از حرف شروع شود و به حرف خاتمه یابد.

در دهه‌ی شصت قرن پیش، مهمترین کتابی که یونسکو در زمینه‌ی تعلیم و تربیت منتشر کرد، کتابی بود تحت عنوان Learning to be که زیر نظر ادگار فور، وزیر اسبق تعلیم و تربیت فرانسه به طبع آراسته شد. از جمله پیش‌بینی‌های این کتاب آن بود که جوامع

مترقی در آینده به شهرهای آموزشی بدل خواهند شد، یعنی شهرهایی که همه کس در آنها در تمام طول عمر یا معلم و یا متعلم خواهد بود.

وسعت دانش بشر به حدی است که هیچ کس نمی‌تواند تصور کند که بعد از طی سال‌هایی در کسب دانش به راستی فارغ التحصیل شده است، در همه‌ی عمر باید به آموختن کوشید، یعنی از دیگران آن چه را می‌دانند، فراگرفت و به دیگران آن چه را شخص می‌داند، باید تعلیم کند. جامعه‌ی بهائی از ابتدا و خصوصاً در سال‌های اخیر به راستی به یک شهر آموزشی Cité éducative تبدیل شده است. همه‌ی بهائیان سواد دارند و در عین حال پیوسته به کلاس می‌روند، تا بیشتر و بیشتر بیاموزند و این هم تحول و تمایلی است که متدرجاً در سراسر جهان وقوع می‌یابد و امروزه lifelong education یعنی آموزش و پرورش مستمر و مداوم، اصلی در نظامات تربیتی مدرن شده است، چنان که اثر جدید کمیسیون بین‌المللی تعلیم و تربیت که یونسکو در نیمه‌ی دهه‌ی نود ایجاد کرد و به نام «آموختن نوعی گنجینه‌ی درونی» انتشار یافت، بر آن دلالت دارد.

در آثار بهائی خاصه در مکاتیب حضرت عبدالبهاء دائماً خطاب به زنان و مردان تکرار می‌شود که: «باید شما شب و روز بکوشید، کسب کمال کنید» و چنان که قبلاً گفته‌ایم، حتی به هدایت حضرت عبدالبهاء در اجتماعات اهل بهاء باید «مذاکره‌ی کل در مسائل علمیه و اطلاع بر علوم و معارف عصریه باشد».^۱

در پایان سخن باید اشاره‌ای اجمالی به خدمات معلمان و مربیان بهائی در قرن اخیر کنم، چه بهائیان هرگز آن چه را خیر است برای خود تنها نخواستند، بلکه در اختیار سراسر جامعه گذاشتند.

در ایران زمین کمتر کسی است که در عرصه‌ی تعلیم و تربیت کار کرده و نام دکتر محمد باقر هوشیار را ننشیده باشد که بحث در فلسفه و اصول تعلیم و تربیت در ایران

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه در باره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۶۵

با آثار و افاضات او آغاز شد. ضمناً یکی از ساده‌ترین روش‌های تعلیم سواد هم به ابتکار او شناخته شد و ترویج یافت.

دکتر عباسعلی روحانی یکی از اول کتب مربوط به روانشناسی و پرورش کودک را در ایران منتشر کرد و خود آن چه می‌دانست در کودکان به معرض اجرا گذاشت. معلمان بهائی در مدارس ابتدایی و متوسطه و استادان در سطح دانشگاه‌ها محدود به چند تن بودند و هر یک در رشته‌ی خود مصدر خدمات ارزنده‌ای در تعلیم نونهالان و جوانان این مرز و بوم مقدس شدند و آن چه بی‌گمان اکثر شاگردان از این معلمان به خاطر دارند، تنها علم آنان نبود، بلکه فضایل اخلاقی ایشان بود، به مصداق آن چه از مولای خود، حضرت عبدالبهاء آموخته بودند که فرموده‌اند: «معلمانی در نهایت تقدیس و تنزیه، جامع آداب و کمال تعین نمایند و ادیبان و مربیانی حائز علوم و فنون ترتیب دهید... تا روز به روز اسباب ترقی از هر جهت فراهم آید.»^۱

تنها در میان شهیدان اخیر ایران نام چند تن را می‌آورم که به راستی نمودار چنین جامعیت علمی و اخلاقی بودند: دکتر علی مراد داودی، پرفسور منوچهر حکیم، هوشنگ محمودی، دکتر خسرو مهندسی، بدیع‌الله فرید، روحی روشنی، خانم طوبی زائرپور و چندین تن دیگر و به نام فرخنده‌ی آنان است که سخن را به پایان می‌رسانم.

در احادیث اسلامی هست که من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً، یعنی هر که به من حرفی آموخت، مرا بنده‌ی خود کرد. مشکل است باور کرد که پاداش چنین معلمانی که به صدها طفل و جوان معلومات فراوان آموختند، آن بود که خون پاکشان خاک ایران را چون لاله‌ی صحرا گلگون و داغدار کند.

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۱۱۷ - ۱۱۸